**تحلیل روانکاوانه تأثیر مهاجرت شخصیت بر هویت اجتماعی شخصیت نمایشی با نگاهی به نظریات ادوارد سعید** (بررسی موردی نمایشنامه آتش­سوزی­ها نوشته وجدی معود)

حسام طالبی حقه [[1]](#footnote-1)

**چکیده**

مهاجرت بعنوان یک پدیده­ی اجتماعی می­تواند نتیجه­ی مشکلات اقتصادی، فشار های سیاسی، محدودیتهای مذهبی، اختلافات فرهنگی، حوادث طبیعی و کوشش برای کسب دانش و زندگی بهتر باشد، همچنین این مفهوم یکی از پیچیده ترین مؤلفه های زندگی انسان می باشد که فرد را مجبور به تصمیم گیری می­کند برای از جایی به جای دیگر رفتن که در نمایشنامه ها و آثار ادبی نیز به آن پرداخته شده است، نمایشنامه نویسی همچون وجدی معود که خود یک مهاجر بوده و در اثر معروفش آتش سوزی ها به این مسئله می پردازد.

در این پژوهش با توجه به الگوی تحلیل روانکانه به شیوه فرویدی با استفاده از نظریه رشد شخصیت ریموند کتل به بررسی مفهوم مهاجرت و نقش آن در شکل گیری هویت اجتماعی از نظر ادوارد سعید نظریه پرداز پسااستعماری خواهیم پرداخت. یافته های این پژوهش نشان می دهد که شخصیت پس از مهاجرت دارای معضل هویت اجتماعی می­شود و همواره در دوران زندگی خود تلاش بر یافتن آن می کند، و در آثار هنری نیز شخصیت های نمایشی همین روند را در پیش می­گیرند. در این مقاله با بررسی موردی نمایشنامه آتش سوزی­ها به این نتیجه خواهیم رسید که نویسنده به گونه ای مسئله هویت اجتماعی را با توجه به شرایط زندگی خودش و محیط اطرافش مکتوب نموده است که گویی خودش در اثرش حضور دارد.

**واژگان کلیدی**

ادوارد سعید، روانکاوی، شخصیت نمایشی، مهاجرت، هویت اجتماعی

**مقدمه**

انسان از لحظه تولد با مسئله هویت روبرو می­شود، به عبارت دیگر از لحظه­ای که بر انسان نامی نهاده می­شود والدین او سعی بر شکل دهی هویت فردی او دارند، هویتی که در سال­های آینده زندگی فرد در جامعه نمود پیدا می کند و فرد از منظر جامعه تعریف می­شود، که هویت اجتماعی فرد است.

«هویت و تعیین هویت ویژگی های فراگیر زندگی انسان هستند و ما، به منظور تحقیقات جامعه شناسی، لازم است آن­ها را بفهمیم؛ وانگهی این دو مفاهیم بنیادی­ای هستند که بر اساس آن­ها می­توانیم رابطه­ی میان فرد و جمع را بهتر بفهمیم. که می­توان اینگونه مطرح نمود:

* جهان انسان، آن گونه که ما آن را می­شناسیم، بدون توانایی وسیع و پیچیده­ی دانستن و برقراری ارتباط در این باره که کی به کیست و چی به چیست غیر ممکن است؛
* از این رو، هویت و تعیین هویت چیز جدیدی نیستند؛ و
* نگرانی های فردی و جمعی در مورد هویت و تعیین هویت قطعأ یک پدیده­ی مدرن نیستند؛ افزایش حجم گفتمان­ها در این باره که انسان بودن یعنی چه، دست کم تا حدی بازتاب افزایش همهمه­ها و هیاهوهای جهانی در کل است.» (جنکینز، 1396، 263)

چه بسیار آثار هنری­ای از جهان می­توان یافت که در آن ها به مسئله هویت اجتماعی فرد پرداخته­اند و در خیلی از مواقع این آثار فرد را در جمع غریبی نشان می­دهند، یکی از راهکارها برای هنرمندان جهت پرداختن به این مسئله پرداختن به مسئله و مفهوم مهاجرت است، که شروع آن از ادبیات بود.

«ادبیات مهاجرت و تبعید به عنوان یک پدیده­ی عام در اروپا با جنگ های مذهبی قرن شانزدهم بوجود آمد که بر اثر آن بسیاری از شاعران و نویسندگان پروتستان مجبور به ترک وطن کاتولیک خود شده بودند، ادبیات مهاجرت و تبعید به عنوان یک پدیده ی خاص ادبی که بیشتر رنگ و بوی سیاسی داشت، از پایان قرن هجدهم آغاز شد.» (یزدانی، 1387، 15) این نوع از ادبیات همواره در سایر آثار جهانیان نیز نمود خاص خود را پیدا نمود، حتی وارد سایر قالب­های هنری نیز گردید؛ مانند تئاتر و سینما.

در این بین نمی­توان تأثیرات روانی مهاجرت را از یاد برد، تأثیراتی که از منظر تحلیل روانکاوانه اگر در اثر هنرمندی ظاهر شود می­توان واقعیت آن را در زندگی خود صاحب اثر نیز جست و جو نمود و از جهتی نظریات ادوارد سعید نظریه پرداز پسااستعماری نیز در این بین که خود نیز یک مهاجر بود می­تواند کمک کننده باشد تا به مسئله هویت اجتماعی و مهاجرت پرداخته شود، که در اثر فردی مانند وجدی معود نمایشنامه نویس معاصر که او نیز به گونه ای مهاجر محسوب می­شود، به آن پرداخته شده است؛ آن اثر آتش سوزی­ها نام دارد که یکی از معروف ترین نمایشنامه های وی محسوب می­شود.

**روش**

در این مقاله تلاش شده است تا با بهره گیری از مطالعه ی کتابخانه ای و همچنین ارجاع درون متنی به اثر خود نویسنده به تحلیل روانکاونه تأثیر مهاجرت بر هویت اجتماعی شخصیت نمایشی پرداخته شود. این پژوهش به شیوه علمی-توصیفی نگاشته شده و چارچوب نظری در این مقاله تحلیل روانکاوانه است که آغاز گر آن را فروید می دانیم. در این مقاله با کمک نظریات ادوارد سعید به تحلیل هویت اجتماعی شخصیت می­پردازیم.

**بیان مسئله**

مهاجرت همواره یکی از مفاهیمی است که بسیاری از هنرمندان به آن اندیشیده­اند و بسیاری از روشنفکران دنیا نیز به آن اقدام نموده­اند، اما همواره مهاجرت یکی از دغدغه های بشر است که به امید یافتن زندگی­ای بهتر دست به آن می­زند اما غافل از آنکه چه تأثیرات روانی مهمی می­تواند در ادامه زندگی وی به همراه داشته باشد.

اکثر افراد هنگام مهاجرت تنها به شرایط زندگی می­اندیشند اما با نگاهی به آثار هنرمندان و نظریه پردازان این حوزه می­توان به امری همانند هویت اجتماعی نیز اندیشید. هویت اجتماعی موردی فراموش شده برای مهاجرت است که افراد پس از مهاجرت آن را از دست می­دهند. این مهاجرت حتی می­تواند از شهری به شهر دیگر یا از خانه ای به خانه­ای دیگر باشد و فرد را در مقابل جامعه­ای جدید قرار دهد که هنوز یا او را نپذیرفته­اند یا فرد هنوز نتوانسته است خود را در درون آن جامعه به هر نحوی اثبات نماید.

این موضوع باعث بحرانی به نام هویت اجتماعی در فرد می­شود که در آثار مکتوب ادبی مانند نمایشنامه نیز به آن پرداخته شده است. این سوال که «آن فرد دقیقأ کیست؟» یک سوال در رابطه با هویت فردی می­باشد اما اگر این سوال به اینگونه مطرح شود که «آن فرد در شرایط آن جامعه که او را دیگری می­نامند کیست؟» سوالی است برای هویت اجتماعی که باید با توجه به نظریات روانکاوانه و نظریات جامعه شناسانه و ... به آن پاسخ داد و تلاش کرد تا به این موضوع بیشتر پرداخته شود.

**پیشینه پژوهش**

مسئله هویت اجتماعی موردی است که بیش از هنرمندان مورد توجه جامعه شناسان می­باشد و در مقالات و پایان نامه های بسیاری به آن پرداخته شده است، مانند «تأثیر استفاده از نمایش خلاق بر روی هویت اجتماعی و کاربرد راهبردهای ارتباط شفاهی و زبان آموزان ایرانی» که همانطور که از عنوان آن مشخص است به مسئله شخصیت پردازی اشاره­ای نگردیده است. همچنین در رابطه با امر شخصیت پردازی و شخصیت اگر در دنیای نمایش به آن پرداخته شده باشد، بیشتر به امر هویت پرداخته شده است مانند «مقایسه جلوه های نمایشی هویت ایرانی در نمایشنامه های سه دهه اخیر ایران».

از نظریات ادوارد سعید نیز بیشتر در حوزه پسااستعماری بهره برده شده است و نه گفته­های او در رابطه با امر هویت و هویت اجتماعی که در برخی از نوشته هایش به آن اشاره نموده است.

اما نزدیک ترین عنوان کتاب به عنوان این مقاله کتاب «درآمدی بر ادبیات مهاجرت و تبعید» نوشته­ی کیقباد یزدانی است که در این مقاله به عنوان یکی از منابع از آن استفاده گردیده، اما در این کتاب بیشتر به ادبیات آلمان پرداخته شده است.

**اهداف تحقیق**

* ارائه تعریف مشخصی از هویت اجتماعی.
* بررسی تأثیرات مهاجرت بر هویت اجتماعی.
* بررسی تأثیرات روانی مهاجرت بر شخصیت نمایشی.
* ارائه الگوی مناسبی جهت تحلیل هویت اجتماعی شخصیت نمایشی و صاحب اثر.

**تحلیل روانکاوی یک اثر هنری از دیدگاه فروید**

از دید تاریخی ، نخستین کوشش های نقد روانکاونه توسط فروید برای بررسی آثار ادبی و هنری پیش از سال 1900 و انتشار نخستین آثار مدون او بر می گردد. ولی این کوشش های اولیه جسته-گریخته و نامنظم هستند، و بازده آن ها نظراتی است چند که فروید در نامه ها و یادداشت های پراکنده خود با دوستان خویش در میان گذاشته است. بررسی های سازوار و منظم فروید در آثار ادبی از 1906 (سال پرداخت نقد او بر داستان «گرادیوا» ویلهلم ینسن) اوج می گیرد، و تا حدود 1920 (سال انتشار نقد او بر داستان «مرد شن پاش» نوشته ویلهلم هوفمن) به قوت خود باقی می ماند. فروید از 1906 تا 1916 به دنیای هنر نمایشی (کمدی و تراژدی) نیز نظر می دوزد، و در این فاصله زمانی است که نقد هایی بر پنج نمایشنامه ویلیام شکسپیر و یک نمایشنامه از هنریک ایبسن می نویسد.(شریعت کاشانی،31،1393)

«نقد روان کاوانه، که با نمایش نامه یا شخصیتی درون نمایش نامه سرو کار دارد، به شکلی خود آیین، به دنبال این است که به تشریح نکته ای درباره ی روان شناسی، و نه درام، بپردازد. در چنین موردی درام با ارائه کردن شرحی آشنا از مسئله ی مورد بحث، در خدمت روان شناسی است و مواردی از کاربرد هایی از این دست در ادبیات روان کاوانه به وفور یافت می شود.» (تدین، 1395، 174)

برای تحلیل روانکاوانه شخصیت های نمایشی باید این نکته را در نظر داشت که «همیشه شخصیت سازی، تا حد زیادی، بستگی به آن کسی دارد که آن شخصیت را می سازد.» (بال، 1373، 121) بر این اساس نمود زندگی شخص نمایشنامه نویس نیز در روند تحلیل روانکاوانه مؤثر خواهد بود و می توان بخشی از زندگی شخص نمایشنامه نویس را در نمایشنامه خودش مشاهده نمود، این امر با عنوان رابطه میان مؤلف و متن که مشابه رؤیابین و متن رؤیا است که در نظریات فروید به آن اشاره می کند. (سلدن و ویدوسون، 1384، 173)

برای پرداختن به مفهوم مهاجرت در نقد روانکاوانه، نیازمند نظریه فردی قابل استناد از منظر روانشناسی است که در نظریات خود تا حدودی به این موضوع پرداخته باشد که ریموند کتل می­تواند در این بین نظریه پرداز مناسبی باشد.

**ریموند کتل**

کتل در شهر استانفورد شایر کشور انگلستان به دنیا آمد و دوران کودکی خشنودی داشت. زمانی که کتل نه ساله بود انگلستان وارد جنگ جهانی اول شد. او در شانزده سالگی برای تحصیل در رشته فیزیک و شیمی، وارد دانشگاه لندن شد و سه سال بعد با درجه ممتاز فارغ التحصیل شد. در مدتی که در لندن بود، علاقه او به مشکلات اجتماعی بیشتر شد و به این نتیجه رسید که باید در زمینه بررسی ذهن انسان تسلط یابد. این تصمیم جسورانه در سال 1924 بود و او تحصیلات عالی در دانشگاه لندن را آغاز کرد و با روانشناس آموردان مشهور چالز اسپیرمن که روش تحلیل عاملی را به وجود آورده بود، کار کرد. کتل در سال 1929 دکتری خود را گرفت و در سال 1941 به دانشگاه هاروارد رفت. او 500 مقاله و 43 کتاب منتشر کرد. (د.شولتز و س.شولتز، 1396، 346-345)

کتل هیچگاه به صورت مستقیم به مفهوم مهاجرت و یا تغییر محل زندگی نپرداخت، اما می توان با نگاهی به نظریه تأثیرات وراثت و محیط وی تا حدودی به این مفهوم نزدیک شد.

«کتل به تأثیرات نسبی وراثت و محیط در شکل دهی شخصیت علاقۀ زیادی نشان داد. او اهمیت عوامل وراثت و محیط را با مقایسۀ آماری شباهت های یافته شده بین دوقلوهایی که در یک خانواده بزرگ شده اند، دوقلوهایی که جدا شده اند، خواهر – برادرهای غیر دوقلو که در یک خانواده بزرگ شده اند، و خواهر – برادرهای غیردوقلو که جدا بزرگ شده اند بررسی کرد. بنابراین، او قادر بود میزان تفاوت­های موجود در صفات را که بتوان به تأثیرات ارثی یا محیطی نسبت داد، برآورد کند. نتایج بررسی های او نشان دادند که وراثت در برخی صفات، نقش عمده ای را بازی می کند. برای مثال، اطلاعات کتل خبر از آن می دهند که 80 درصد هوش (عامل B) و 80 درصد بزدلی دربرابر بی باکی(عامل H) را می توان با عواملی ارثی توجیه کرد. کتل نتیجه گرفت که در مجموع، یک سوم شخصیت ما مبنای ژنتیکی دارد و دو سوم به وسیلۀ تأثیرات اجتماعی و محیطی تعیین شده است.» (همان،353-352)

همانطور که می توان از این نظریه کتل نتیجه گرفت، محیط و اجتماع می تواند در شخصیت تأثیر بسزایی داشته باشد. مهاجرت اگر در هر یک از مراحل رشدی شخصیت بر مبنای نظر کتل صورت پذیرد می تواند تأثیری بر آن نیز داشته باشد که این امر در روند تحلیل شخصیت می­تواند کمک شایانی به تحلیلگر نماید.

کتل مراحل رشد شخصیت را بر شش قسمت تقسیم می­نماید.

|  |  |
| --- | --- |
| مرحله | رشد |
| طفولیت | تولد تا 6 سالگی |
| کودکی | 6 تا 14 سالگی |
| نوجوانی | 14 تا 23 سالگی |
| پختگی | 23 تا 50 سالگی |
| اواخر پختگی | 50 تا 65 سالگی |
| پیری | 65 سالگی به بعد |

کتل برای هر یک از این مراحل مثال هایی از رشد را نیز ذکر می نماید که می توان به برخی از مهم ترین آن­ها که در شکل گیری هویت اجتماعی تأثیر بسزایی دارند اشاره نمود.

|  |  |
| --- | --- |
| مرحله | رشد |
| طفولیت | شکل گیری خود؛فراخود، و نگرش های اجتماعی |
| کودکی | استقلال از والدین و همانند سازی با همسالان |
| نوجوانی | تعارض هایی درباره استقلال، ابراز وجود |
| پختگی | احساس رضایت از شغل، زندگی زناشویی، و خانواده |
| اواخر پختگی | شخصیت در پاسخ به شرایط مادی و اجتماعی تغییر می­کند |
| پیری | سازگاری با فقدان دوستان،شغل، و مقام |

(همان،353)

هر کدام از این موارد در کلیت در شکل گیری شخصیت و بحث هویت اجتماعی تأثیر شایانی دارند، اما باید به این امر پرداخت که هویت اجتماعی به چه معنایی می­باشد.

**هویت اجتماعی**

«هویت در طول دهه 1990 به یکی از موضوعات وحدت بخش علوم اجتماعی تبدیل شد و هیچ نشانی از ناپدیدشدن آن وجود ندارد. هر کسی چیزی برای گفتن دارد: انسان شناسان، جغرافی دانان، تاریخ دانان، فیلسوفان، دانشمندان سیاسی، روان شناسان و جامعه شناسان. از جدل­های مربوط به تجدد خود-هویتی گرفته تا شیفتگی پسامدرن و پسااستعماری به تفاوت و تکثر، از ساختار شکنی­های فمینیستی قراردادهای اجتماعی مربوط به جنسیت گرفته تا تلاش های ضروری برای درک احیای آشکار ملی گرایی و سیاست­های قومی، همه این رشته را لبریز ساخته است. به نظر می­رسد هویت مبتنی بر هرچیزی از پناهندگی سیاسی گرفته تا دزدی کارت اعتباری است، و درباره­ی تغییر نیز صحبت می­شود: یعنی درباره­ی هویت های جدید، بازگشت هویت های قدیمی و دگرگونی هویت­های قدیمی و دگرگونی هویت­های موجود. درباره­ی تغییر شکل، از یک طرف، و پایه های عمیق خود، از طرف دیگر. (جنکینز، 1396، 19)

این تعریفی است که جنکینز در رابطه با خود هویت مطرح می نماید، و در بخشی دیگر او به این امر چنین می­پردازد:

«مفهوم هویت در مورد تمامی عالم مخلوقات، اجسام و مواد، هم چنین در مورد انسان ها کاربرد دارد، ومعانی عمومی آن ارزش بررسی دارند. فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد یک ریشه­ی لاتین \_ Identitas از Idem،\_ و دو معنای اصلی ارائه می­دهد:

* یکسانی اجسام
* یکپارچگی یا پیوستگی در طول زمان که پایه­ای است برای تثبیت و درک تعیین و تمیز یک چیز.

که بنابر هر کدام، مفهوم هویت شامل دو معیار مقایسه میان اشخاص یا پدیده­هاست.» (همان، 12-11)

این تعاریف تنها در رابطه با مفهوم هویت بوده است، اما تعریف هویت اجتماعی در مقاله «سبک زندگی و هویت اجتماعی جوانان» این چنین آمده است:

«هویت اجتماعی تعبیری است که فرد از خود در رابطه با دیگران می­کند و براساس عضویت در رده­ها و گروه­های گوناگون اجتماعی شکل می­گیرد. هویت افراد وابسته یه برداشت دیگران است و شناسایی دیگران لازمه تثبیت هویت است، در معنای اصلی هویت، تشابه و تمایز مطلق است. همه هویتهای انسانی حتی هویت فردی که در خویشتنی تجسم می­یابد و براساس نحوه ارتباط با دیگران و تجربه­های دوران حیات شکل می­گیرد، اجتماعی­اند چون به معنا مربوط می­شوند و معنا نتیجه توافق و عدم توافق و موکول به جمع است. به علاوه، هویت اجتماعی شخص هیچ­گاه تمام شده نیست و مدام در معرض تغییر و تحول بازنگری است.» (رحمت آبادی و آقابخشی، 1385، 244)

این تعریف در این مقاله از خود کتاب جنکینز استفاده نموده است و همانطور که از این تعریف می­توان برداشت نمود هویت اجتماعی را دیگران برای انسان شکل می­دهند، حال در مقوله مهاجرت دیگران برای انسان ها تغییر می­کنند، پس در ابتدا باید تعریف مشترکی از مهاجرت را نیز به دست آورد.

**مهاجرت**

مهاجرت به معنای «از موطن خود به جایی دیگر انتقال کردن، هجرت گزیدن.» (معینb، 1384، 1934) می­باشد. این تعریف لغوی مهاجرت است که در لغتنامه به آن اشاره گردیده است، اما مفهوم مهاجرت را می­توان به روش های گوناگونی تعریف نمود برای مثال: «مهاجرت غالبأ امری شخصی و ارادی به نظر می­آید؛ چرا که مهاجر معمولأ زمانی تصمیم به مهاجرت می­گیرد که نخواهد یا نتواند با محیط خود کنار بیاید و در جستجوی شرایطی بهتر و مناسب تر برای زندگی و کار می کوشد. بنابراین، او این امکان را دارد که خود را با محیط هماهنگ سازد و یا نسازد.» (یزدانی، 1387، 11)

در مقاله­ی «مهاجرت و ایرانیان» مهاجر تعریف مفهوم مهاجرت به گونه­ای دگیر آورده شده است. ابراهیم بی پروا نویسنده مقاله مهاجرت را چنین تعریف می­نماید:

«مهاجرت بعنوان یک پدیده­ی اجتماعی می­تواند نتیجه­ی مشکلات اقتصادی، فشار های سیاسی، محدودیتهای مذهبی، اختلافات فرهنگی، حوادث طبیعی و کوشش برای کسب دانش و زندگی بهتر باشد. اثرات و پیامدهای مثبت و منفی این پدیده بر جامعه­ی مادری مهاجر، جامعه­ی میزبان و شخص مهاجر مورد پژوهش جامعه شناسان قرار گرفته است که از آن میان می­توان از عوارض آن بر ساخت اقتصادی، سیاسی، مذهبی و اجتماعی هر دو جامعه یاد کرد.» (بی پروا، 1368، 384)

نباید این امر را از یاد برد که همواره مفهوم مهاجرت زمانی رخ می­دهد که شخصیتی آن را به سرانجام برساند، با این نگاه باید نگاهی به تعریف شخصیت و شخصیت پردازی در دنیای نمایش نیز داشت.

**شخصیت**

شخصیت در فرهنگ معین به معنای «سجیه مختص هر شخص» (معینa، 1384، 967) آمده است و از منظر روانشناسی، «شخصیت می تواند منحصر به فرد بودن انسان را نیز در بر داشته باشد. ما شباهت هایی را بین افراد می بینیم، با این حال، احساس می کنیم که هر یک، از ویژگی های خاصی بر خورداریم که ما را از دیگران متمایز میکند. بنابراین، میتوانیم بگوییم که شخصیت مجموعه ای از ویژگی های با دوام و منحصر به فرد است که امکان دارد در پاسخ به موقعیت های مختلف، تغییر کند.» (د.شولتز و س.شولتز، 1396، 12) دیوید بال در رابطه با شخصیت دراماتیک نیز همچین دیدگاهی را دارا است، وی در کتاب شیوه فنی نمایشنامه خوانی شخصیت دراماتیک را دارای خواص، ویژگیها و ترکیبانی میداند که شخص خاص را از هر شخص دیگری متمایز میکند. (بال، 1373، 113) این دیدگاه او نشان می دهد که شخصیت های دراماتیک نیز دارای تعریف مشترکی همانند شخصیت های واقعی هستند و هردوی آنها از ویژگی متمایز بودن بهره می برند. در همین راستا اریک جی. نویتزل شخصیت های درون ادبیات دراماتیک را به مثابه سوژه های مستقل و خود آیین همانند شخصیت های واقعی قابل تحلیل می داند. (تدین، 1395، 173)

تمامی تعاریفی که از مهاجرت، هویت اجتماعی و نظریات روانکاوانه ارائه گردید را می­توان به نحوی در نظریات ادوارد سعید، نظریه پرداز پسا استعماری جست و جو نمود. او که خود یک مهاجر بود، شخصیتش به تمامی مواردی که از اهداف این مقاله است، نزدیک است، و حتی در کتاب «بی در کجا» که خاطرات زندگی خودش است به نوعی همواره به دنبال هویت اجتماعی خود می­گردد و در نهایت آن را نمی­یابد و به این مسئله می­پردازد که زبان واقعی من کدام است که باید با آن سخن بگویم؟

**ادوارد سعید**

ادوارد سعید یکی از نظریه پردازان مهم قرن بیستم در حوزه ادبیات به حساب می­آید که اصلیت فلسطینی داشت. او در سال 1935 در اورشلیم به دنیا آمد ولی به دلیل مهاجرت تحصیلات خود را در مدرسه مونت هرمن ماساچوست و سپس تحصیلات عالیه خود را در دانشگاه­های پرینستون و هاروارد گذراند. او دکترای خود را در سال 1964 در دانشگاه کنراد به پایان رسانید و از آن پس به عنوان استاد مشغول به کار شد. (J.Lane, 2006: 234)

سعید در مقاله­ای با عنوان تأملاتی در باب تبعید و مهاجرت روشنفکران به مسئله تبعید می­پردازد که می توان آن را با مهاجرت نیز یکی دانست؛ او به این مسئله می­پردازد که تبعید یا مهاجرت در معنایی بسیار موشکافانه تنهایی­ای است که در بیرون از گروه تجربه می شود. او در ادامه اینگونه مطرح می کند که «احساس محرومیت ناشی از نبودن با دیگران در محل سکونت گروهی. بنابراین انسان چگونه بدون افتادن در زبان محاصره کننده و سخت غرور ملی، احساسات جمعی و دلبستگی های گروهی بر تنهایی تبعید (مهاجرت) چیره می­شود؟» (سعید و دیگران، 1389، 13)

او در ادامه همین مقاله اینگونه مطالبش را تکمیل می­نماید که:

«مهاجران وضعیت قانونی مبهمی دارند. مهاجر، در حقیقت، آدمی است که جلای وطن می کند و به کشور تازه ای می­رود. حق انتخاب مسلمأ یک امکان است. مقام­های رسمی مربوط به مستعمرات، مبلغان مذهبی مسیحیت، متخصصان فنی، سربازان مزدور و مشاوران نظامی دور از وطن ممکن است به یک معنا در تبعید زندگی کنند، اما تبعید نشده­اند. (همان، 19)

ادوارد سعید همواره به عنوان یک نظریه پرداز و پژوهشگر به نظریات سایرین و به خصوص تئودور آدورنو نیز می­پرداخت، در این مقاله نیز به نظریات آدورنو پرداخته است. «تأملات آدورنو ناشی از این اعتقاد است که تنها وطنی که حالا حقیقتأ وجود دارد، گرچه شکننده و آسیب پذیر است، در نوشتن است. جای دیگر «خانه متعلق به زمان گذشته است. بمباران های شهرهای اروپا و اردوگاه های کار و کار اجباری صرفأ به عنوان مجری، بر آن چیزی که توسعه­ی ماندگار تکنولوژی دیر زمانی پیش تصمیم گرفته بود که سرنوشت خانه­ها باشد، پیشی می­گیرند. حالا این ها فقط به درد این می­خورند که مثل قوطی­های کنسرو مواد غذایی مانده دورشان بیندازیم». خلاصه آدورنو با حزنی تلخ می­گوید: «نبودن در وطن و در خانه­ی خود، بخشی از اخلاقیات است».» (همان، 25-24)

دوری از وطن و خانه همواره در متون ادوارد سعید به چشم می­خورند، او بر این اعتقاد بود که کشور­های غربی به خصوص آمریکا به گونه­ای ذهنیت کشورهاش شرقی را ازآن خود نموده­اند و آن­ها به مانند خود سعید «بی در کجا» شده­اند یا به عبارت دیگر دوری از خانه و وطن اصلی خود باعث دوری از هویت گردیده است. سعید در جایی از سخنانش فرقی میان «ما» و «آن­ها» می­گذارد. او در هنگام مهاجرت مسلمانان به آمریکا حرفش را اینگونه مطرح می­کند که: «برای غربی ها، «آن­ها» با «ما» تفاوت داشتند، چرا که معتقد بودند: «شرقی ها نمی­توانند زندگی را آن طور که "ما" می­توانیم درک کنند.» (همان، 32)

او دوری از وطن و خانه را اینگونه در خاطراتش مطرح می­کند که «بیرون از مدرسه با بچه های انگلیسی آشنایی و تماس مستمر نداشتم. آن­ها در دنیای دیگری زندگی می­کردند که راه آن بر من بسته بود و یک کمربند نامریی آن­ها را از نظر پنهان می­داشت. خوب آگاه بودم که چه نام درستی داشتند، ولباس ها و لهجه و پیوندهایشان به کلی با من متفاوت بود. هرگز نشنیدم هیچ کدامشان از «وطن» یاد کند؛ هیچ به یاد ندارم، اما در ذهن من تصور وطن همیشه با آن ها پیوند می­خورد، و به مفهوم عمیق آن «وطن» چیزی بود که من از آن محروم بودم.» (سعید، 1396، 75)

او همواره در کودکی و نوجوانی از بی هویتی رنج می­برد، بی هویتی برای او زندگی در جایی بود که به عنوان دیگری شناخته می­شد. این مسئله تا پایان عمر همراه وی باقی ماند. سعید در بخش دیگری از سخنانش به مسئله گسترش باورنکردنی مسافرت و ارتباطات می­پردازد که منجر به رشد آگاهی تازه­ای نسبت به آن چیزی شده که «تفاوت» و «دگربود» خوانده می­شود. (سعیدb، 1397، 64-63)

وی در خاطراتش نیز از زندگی در جایی دیگر اینطور یاد می­کرد: «حس می­کردم آمریکایی­ها عمقی ندارند و در ارتباط با آن­ها تسکینی وجود ندارد، و ارتباط با آن­ها فقط در حد شوخی های سطحی و لطیفه­های تند و سرخوشانه می­ماند، شوخی ها و لطیفه­هایی که میان هم تیمی­ها رد و بدل می­شود، که هیچ وقت مرا ارضا نمی­کرد. کمبودی که همیشه هنگام ارتباط با معاصران آمریکایی خود حس می­کردم کمبود زبان­های دیگر، به خصوص عربی بود، زبانی که همپای انگلیسی با آن زندگی کرده بودم. آمریکایی­ها کمتر عاطفی به نظر می­رسیدند و علاقه­ی کمتری به ابراز واکنش­ها و برداشت های خود داشتند. و این خود قدرت فوق العاده و همگن کننده­ی زندگی آمریکایی بود، که در چارچوبه­ی آن تلویزیون یکسان، لباس یکسان، همشکلی ایدئولوژیکی یکسان، در فیلم ها، در روزنامه ها، در مجله های مصور کمیک و غیره آمیزش پیچیده­ی زندگی روزانه را به یک حداقل منعکس ناکننده محدود می­کرد که خاطره در آن نقشی نداشت. (سعید، 1396، 352)

شاید از این نظر که همواره سعید الگوی شخصیت فعلی را در گذشته­اش بررسی می­کرد، بتوان او را همانند فروید دانست، همچنین با توجه به عنوان مقاله­ای که در رابطه با فروید نگاشته و هدفش آن بوده که در سخنرانی­ای به او بپردازد، این امر را نمی­توان دور از ذهن دانست. او در بخشی از این نوشته اینگونه حرف­هایش را مطرح می­نماید: «بنابراین تاریخ در آینده پرونده­ی چیزی را که زمانی اندیشه­ای قطعی به نظر می­رسیده دوباره بازگشایی می­کند و به چالش می­طلبد و آن را در تماس با ساختار هایی فرهنگی،سیاسی و شناختی قرار می­دهد که پیش تر برای نویسنده­اش قابل تصور نبوده­اند، هرچند به واسطه­ی وابستگی­اش با وضعیت تاریخی با آن آشنایی داشته. واضح است که هر نویسنده­ای آثار متفکران پیش از خود را خوانده است اما نکته­ای که می­خواهم بر آن تأکید کنم آن است که پویایی شگفت­آور تاریخ بشریت می­تواند شکلی از گذشته یا وجوه پوشیده­ی شخصیتی را به نمایش بگذارد و به ناگهان روشنگر حال حاضرمان شود.» (سعیدa، 1397، 30)

همنچنین در ادامه این نوشته این مسئله را اینگونه ادامه می­دهد که «فروید نمونه­ای مثال زدنی از اندیشمندی است که کار علمی را گونه­ای از کاوش باستان شناسانه از گذشته­ی مدفون، فراموش شده و سرکوب شده می­دانست. فروید بی شک کاوشگر ذهن بود اما در معنای فلسفی، براندازنده و بازنگارنده­ی جغرافیا و تبارشناسی­ای پذیرفته و تثبیت شده نیز بود.» (همان، 31)

با توجه به تمامی مواردی که در رابطه با ادوارد سعید مطرح گردید شاید مهم­ترین نکته این بخش از گفته های وی باشد:

«مسئله بنیادی این است که چگونه می­توان هویت فرد و واقعیت های فرهنگ، جامعه، و تاریخ او را با واقعیت سایر هویت­ها، فرهنگ ها و مردم پیوند زد و آشتی داد. انجام چنین کاری به بهانه­ی دفاع از اولویت­های شخصی برای آن چیزی که از قبل متعلق به فرد است، امکان پذیر نیست. یاوه سرایی درباره­ی افتخارات فرهنگ «ما» یا پیروزی­های تاریخ «ما» ارزش آن را ندارند که روشنفکر انرژی خود را به مصرف آنها برساند، خصوصأ امروزه که بسیاری جوامع از نژادها و پیشینه متفاوتی ترکیب شده اند که در برابر هر نوع فرمول تقلیل یابنده مقاومت می­کنند.» (سعیدb، 1397، 134)

سعید که به دنبال هویت برای خویش بود، تلاش می­کرد تا آن را در دل گذشته بازیابد، حال برای آنکه در این مقاله نیز به این مسئله پرداخته شود، باید به یک اثر نمایشی پرداخت تا در دل آن هویت اجتماعی نویسنده و همچنین شخصیت نمایشی را یافت.

**آتش سوزی­ها اثر وجدی معود**

«وجدی معود، نمایشنامه نویس، مترجم و کارگردان لبنانی – کانادایی، 16 اکتبر 1968 در دیرالقمر لبنان به دنیا آمد. در هشت سالگی آن جا را به سبب جنگ داخلی ترک کرد و به فرانسه رفت؛ با خانواده­اش در پاریس ساکن شد، ولی به خاطر عدم تمدید مجوز اقامت 5 ساله در فرانسه، در سال 1983 به کبک کانادا مهاجرت کرد. در کبک به تحصیل پرداخت و بیست ساله بود که نخستین نمایشنامه اش را با عنوان ویلی پروتاگوراس خود را در توالت زندانی کرده نوشت: بیست سالی که در گذار از تراژدی­ها، جابه­جایی­ها و مهاجرت سپری کرده بود.» (مواواد، 1393، 7)

از این نمایشنامه نویس تاکنون دو نمایشنامه به زبان فارسی ترجمه گردیده است: تشنگان و آتش سوزی­ها.

«نمایشنامه­ی آتش سوزی­ها دومین قسمت از یک چهارگانه­ی نمایشی است که قسمت اول آن با عنوان ساحلی در 1997 به اجرا درآمد. بی آنکه آتش سوزی­ها ادامه­ی روایت ساحلی باشد، در آن به طرح پرسش­هایی درباره­ی هویت پرداخته شد.» (معود، 1395، 11)

در خلاصه این نمایشنامه اینطور آمده است که: وقتی که سر دفتر لوبل، وصیت‌نامه نوال مروان، مادر فرزندان دوقلو، ژان و سیمون را برای آن‌ها قرائت می‌کند، باعث زنده شدن داستان تولد مبهم این خواهر و برادر، و طرح پرسش‌هایی درباره گذشته آن‌ها می‌شود: چه کسی پدرشان بوده است؟ چگونه دور از سرزمین مادری، در کشور کانادا، به دنیا آمده‌اند؟ سر دفتر لوبل نامه‌های در بسته‌ای از طرف مادرشان، به هر یک از آن‌ها می‌دهد و تاکید می‌کند که یکی باید به دست پدری برسد که گمان می‌کنند مرده است، و نامه دیگر، به برادری که تا آن لحظه کوچک‌ترین اطلاعی از وجودش نداشتند. دنیایی از پرسش و درد وجود ژان و سیمون را قرا می‌گیرد: در گذشته این خانواده، داستان‌های غم‌انگیز و خطا‌های غیر منتظره و جبران‌ناپذبر پنهان شده‌ای وجود دارد. اما، بهایی که باید برای انجام وصیت نامه و آرامش روح سرگشته­ی نوال مروان پرداخته شود، ممکن است که آینده و سرنوشت ژان و سیمون را زیر و رو کند و همه چیز را در خود ببلعد.

در نهایت سفری برای این خواهر و بردار دوقلو آغاز می­شود و آن­ها با گذشته تلخ مادرشان بیشتر آشنا می­شوند که او در سن چهارده سالگی حامله گردیده و وقتی بچه را به دنیا آورده، مادرش او را از فرزندش دور می­کند. مادربزرگ او نظیرا در سن 16 سالگی در هنگام مرگ به او چیزی می­گوید که نقش مهمی در طول زندگی او ایفا می­کند:

«...به حرفای این پیرزن در حال مرگ گوش کن: خواندن یاد بگیر! نوشتن یادبگیر! حساب کردن یاد بگیر! حرف زدن یاد بگیر! درس بخون! برای اینکه مثل ما نشی، این تنها شانسته. به من قول بده.» (همان، 52-51)

و در ادامه حرف هایش به نوال اینطور می­گوید:

«...من از دست مادرم عصبانی بودم، مادرم از دست مادرش، تو هم الآن از دست مادرت عصبانی هستی و باید خشمت رو برای بچه­ت به ارث بذاری. دیگه کافیه! باید این رشته رو برید! پس درس بخون، باسواد شو! بعد برو پی کارت. جوونیت و همه خوشی های ممکن رو با خودت وردار و از این دهکده برو. تو جنسیت این دره­ای، نوال. تو شهوت و بوی این دره­ای. اونا رو بردار و با خودت ببر، خودت رو از اینجا بکش بیرون، همونطور که یه بچه رو از شکم مادر بیرون می­کشن... .» (همان، 52)

ژان و سیمون متوجه می­شوند که مادرشان سالیان سال مجبور به فرار بوده است و در جایی زندانی می­شود و سربازی که زندان­بان نیز بوده به او تجاوز می­کند و آن دو فرزندان آن سرباز هستند.

پس از جست و جوی بسیار آن­ها پدر و برادرشان را می­یابند و متوجه می­شوند آن سرباز هم برادرشان بوده و هم پدرشان.

مسئله هویت اجتماعی در این نمایشنامه با سه شخصیت مواجه است:

* نوال مروان
* ژان
* سیمون

ژان و سیمون دوقلو­های مروان با توجه به تفاوت های بسیاری که با یکدیگر دارند، اما هر دوی آنها دارای یک سرنوشت مشترک می­باشند. آن­ها با پی بردن به این مسئله که هم پدرشان و هم برادرشان یکسان است، به نوعی شناخت می­رسند. شناختی که از نظر ریموند کتل در مرحله پختگی آنان رخ می­دهد و با این رشدی که در آنان حاصل می­شود آنها پی به وجود پدر و برادری می­برند که حال آنها را می­تواند به گونه­ای دیگر در جامعه معرفی نماید. دختر و پسری که پدر خود را یافته­اند و یافتن او برای آنها نقشی جدید به همراه دارد و از طرف دیگر برادری نو که باید در مقابل آن فرد نقش های جدیدی ایفا نمایند.

در نامه­هایی که نوال مسئولیت رساندن آن­ها را به ژان و سیمون داده، هر کدام مطلب جداگانه­ای می­باشد. او در نامه از مردی سخن می­گوید که پدر فرزندانش است و هیچگاه او را نخواهد بخشید، و از طرف دیگر از پسری سخن می­گوید که از گوشت و خون اوست و تا پایان عمر عاشق او بوده است.

این همان دوگانگی­ای می­باشد که ژان و سیمون باید با آن برخورد نمایند، و از طرفی اگر از دیدگاه ادوارد سعید بخواهیم این دو شخصیت را تحلیل نماییم، آن­ها نیز مانند سعید یک «بی در کجا» می­باشند که سعید از آن به عنوان غربت و در به دری آدمی یاد می­کند.

و اما مهم ترین شخصیت این نمایشنامه مروان می­باشد که در نقش مادر سیمون و ژان در ابتدای نمایشنامه جان خود را از دست داده است و تمامی مراحل زندگی او در قالب بازگشت به گذشته در نمایشنامه آورده شده است. در هنگامی که وکیل مروان در حال قرائت وصیت نامه اوست به یک بخشی از آن اشاره می­کند:

«...خطاب به دوست دفتر دارم، هرمیل لوبل.

هیچ دعا نوشته ای بر گور من قرار نخواهد گرفت

و نامم بر هیچ جای قبر نوشته نخواهد شد.

برای آنهایی که که به قول شان عمل نمی­کنند، سنگ قبری در کار نخواهد بود.

و به قولی عمل نشد.

برای آن­هایی که سکوت می­کنند، سنگ قبری نخواهد بود.

وسکوت نگه داشته شد.

نه سنگی

و نامی برسنگی.

نه هیچ نشانی از نامی و نه هیچ نامی برسنگی.

بی نام... .» (همان، 25)

بی هویتی برای مروان حتی پس از مرگ او نیز ادامه خواهد داشت. او که از دیدگاه ریموند کتل تغییر و رشدش در سنین کودکی با بارداری به گونه­ای تغییر کرده است و در سنین نوجوانی دست به فرار و مهاجرت می­زند. از نقطه شروع مهاجرت او هویت یابی او چه به صورت شخصی و چه به صورت اجتماعی آغاز می­شود.

او پس از شروع سفرش به دنبال آن است که «به عنوان یک زن دقیقأ کیست؟» سوالی که همواره تا پایان عمر همراهش بود. او مادر مردیست که به او تجاوز کرده است و یا تنها زنی مهاجر که به او تجاوز شده است؟

این مسئله بی هویتی او با مفهوم مهاجرت گره می­خورد. او از سرزمین مادری خود پا به فرار می­گذارد. شروع کننده این مسئله برای مروان مادربزرگش است که نمی­خواهد او مانند خودش یا مادرانش بزرگ شود و او را در پی هویتی دیگر می­فرستد. هویتی که شاید خودش به آن دست پیدا نمی­کند اما تلاش می­کند تا نسل بعدی خود را از آن هویت بهره­مند سازد که به عبارتی می­توان آن را با شکست همراه دانست.

شخصیت مروان همان شخصیت نمایشی­ای است که از منظر تحلیل روانکاوانه می­توان نمود های واقعی آن را در زندگی خود صاحب اثر جست و جو نمود.

وجدی معود خودش نیز در سنین کودکی مجبور به ترک وطن گردیده است، نباید این نکته را از یاد برد که شخصیت مروان در درون نمایشنامه به نوعی درگیر جنگ می­شود، وجدی معود نیز خودش به دلیل جنگ مجبور به ترک وطن می­شود و این نقطه اشتراکیست میان شخصیت نمایشی و صاحب اثر. هر دوی آن­ها کانادا را انتخاب می­کنند و هر دوی آن­ها از دل یک سرزمین به سرزمینی دیگر می­روند. و هر دوی آنها از نظر ادوارد سعید همواره بی هویت باقی می­مانند، مانند خودش که از وطنش دور مانده بود. هر سه شخصیت از فلسطین هستند و هر سه به نوعی هویتشان را از یاد برده­اند، اما مهم ترین شباهت میان مروان و معود است که بی­هویتی آنها در سرزمینی دیگر بی معنا باقی می­ماند و این همان نقد روانکاوانه­ای است که فروید به آن اشاره کرده بود.

**نتیجه**

نمی­توان هویت اجتماعی را از مهاجرت جدا دانست، همچنین تأثیرات روانکاوانه­ای که بر شخصیت می­گذارد بر هیچ کس امری پوشانده نیست. همانگونه که همواره ادوارد سعید به عنوان یک نظریه پرداز ادبی که بیشتر با عنوان نظریه پرداز پسااستعمارگرا شناخته می­شود خودش یک مهاجر بود و در آثار مکتوب خود به بحث در رابطه با هویت اجتماعی می­پرداخت. آثار نمایشی نیز در این رابطه به صورت مکتوب نگاشته شده­اند که از نظر شخصیتی تشابهات زیادی دارند با فردی مانند ادوارد سعید و نویسندگانشان که مهاجرت کرده­اند، حال می­تواند این مهاجرت بالاجبار بوده باشد و یا با اختیار فرد؛ در هر صورت اگر به تحلیل شخصیت نمایشی بپردازیم، با دیدگاه فروید می­توانیم تشابهات زندگی صاحب اثر و شخصیت نمایشی را در درون اثر بیابیم؛ این امر مستلزم استفاده از یک نظریه روانکاوانه است.

همانگونه که کتل رشد شخصیت را در شش مرحله دسته بندی می­کند، مهاجرت در هریک از این مراحل نیز می­تواند تأثیر جدایی داشته باشد و به نوعی به رشد فرد و در نهایت هویت اجتماعی شخصیت آسیب وارد نماید.

گم گشتگی هویت اجتماعی امری امروزی نیست، ولی از دهه های گذشته با توجه به پیشرفت علم و همچنین گشترش جنگ های متعدد در قرن بیستم به امری مهم برای هنرمندان و همچنین نظریه پردازان تبدیل شده است. نظریه پردازی مانند ادوارد سعید نیز زخم خورده­ی جنگ بود و در آثارش همواره به این موضوع اشاره می­نمود و از این مهاجرت همواره زجر می­کشید.

به عبارت دیگر مهاجرت همواره برای افراد به امید یافتن شرایط بهتر صورت می­پذیرد؛ به خصوص اگر مهاجرتی از روی اجبار جنگ باشد. نباید از یاد برد که مهاجرت همواره با تبعید دو امر متفاوت و مجزا هستند. شاید با مهاجرت فرد خوشحال تر از گذشته باشد اما جامعه جدید نمی­تواند مثل گذشته فرد را تعریف نماید به همین دلیل است که فرد دچار بحران هویت اجتماعی می­شود و امکان دارد که تا پایان عمر آن را باز نیابد، همانند ادوارد سعید که در بی در کجایی فوت کرد و وجدی معود که همواره به کار خود ادامه می­دهد اما در آثارش مسئله هویت همواره جز سوال های اصلی او می­باشد.

**منابع**

1. بال، دیوید(1373). از پایان تا آغاز از آغاز تا پایان، ترجمه محمو کریمی حکاک، تهران: انتشارات گل، چاپ اول
2. بی پروا، ابراهیم(1368). مهاجرت و ایرانیان مهاجر،چاپ شده در مجله ایران شناسی شماره 2
3. جنکینز، ریچارد(1386). هویت اجتماعی، ترجمه نازنین میرزابیگی، تهران: نشر آگاه، چاپ یکم
4. تدین، علی(1395). بوطیقای صحنه: مقالاتی در مطالعات تئاتر(جلد یکم)، تهران: نشر آگاه، چاپ اول
5. رحمت آبادی، الهام؛ آقابخشی، حبیب(1385). سبک زندگی و هویت اجتماعی جوانان، چاپ شده در مجله رفاه اجتماعی شماره 20
6. سعید، ادوارد و دیگران(1389). چالش­های حقوق بشر، ترجمه فروغ گوریاوری، تهران: نشر آگه، چاپ دوم
7. سعید، ادوارد(1396). بی در کجا، ترجمه علی اصغر بهرامی، تهران: انتشارات ویستار، چاپ دوم
8. سعیدa، ادوارد(1397). فروید و غیر اروپایی­ها، ترجمه نوید حمزوی، تهران: نشر نیماژ، چاپ اول
9. سعیدb، ادوارد(1397). نقش روشنفکر، ترجمه حمیدعضدانلو، تهران: نشر نی، چاپ هشتم
10. سلدن، رامان؛ ویدوسون، پیتر(1384). راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر طرح نو، چاپ سوم
11. شریعت کاشانی، علی(1393). روان کاوی و ادبیات و هنر از فروید تا ژاک دریدا، تهران: نشر نظر،چاپ دوم
12. شولتز، دوان پی؛شولتز، سیدنی الن(1396). نظریه های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: نشر ویرایش، چاپ سی و هفتم
13. مواواد، وجدی(1393). تشنگان، ترجمه وحیه طاهری، تهران: نشر دیبایه، چاپ نخست
14. معود، وجدی(1395). آتش سوزی­ها، ترجمه محمدرضا خاکی، تهران: نشر روزبهان، چاپ اول
15. معینa، محمد(1384). فرهنگ معین(جلد یکم)، تهران: انتشارات فرهنگ ماهرخ، چاپ دوم
16. معینb، محمد(1384). فرهنگ معین(جلد دوم)، تهران: انتشارات فرهنگ ماهرخ، چاپ دوم
17. یزدانی، کیقباد(1387). در آمدی بر ادبیات مهاجرت و تبعید، تهران، نشر چشمه: چاپ اول

18.J. Lane, Richard(2006).fifty key literary theorists, London: routledge, first published

1. دانشجوی کارشناسی ارشد تهیه کنندگی تلویزیون گرایش نمایش/دانشگاه صدا و سیما/hth\_director@yahoo.com [↑](#footnote-ref-1)